**سخنی در بارۀ لوح معروف به**

**" لوح شکّر شکن "، از آثار قلم اعلی**

علاءالدین قدس جورابچی

دسامبر ۲۰۱۸ میلادی

**فهرست**

**پیش** **گفتار** – در بارۀ چگونگی و شأن نزول " لوح شکّر شکن ".

**بخش** **نخست** – در بارۀ بیت مطلع لوح شکّر شکن:

" شکّر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود "

**بخش دوم** – در بارۀ سیّد محمّد حسین متولّی باشی قمی، مخاطب لوح شکّر شکن.

**بخش سوم** – نگارش سطری چند از آغاز لوح و شرحی در بارۀ بیت منقول در آن:

" زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نَفَس صد جان نثار "

**بخش چهارم** – نگارش چند سطر دیگر از لوح و ترجمۀ آیات قرآنی مندرج در آن.

**بخش پنجم** – نگارش چند سطر دیگر از لوح در بارۀ " یکی از معتکفین آن ارض ".

**بخش ششم** – سخنی در بارۀ بیت شعر عربی نقل شده در لوح:

" فَطَوعاً لِقاضٍ أَتی فِی حُکمِهِ عَجَبا أَفتی بِسَفکِ دَمِی فِی الحِلِّ وَالحَرَمِ ".

**بخش هفتم** – سخنی در بارۀ " شخص معروف " و همچنین توضیحی در بارۀ بیت شعر منقول در لوح:

" آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز ".

**بخش هشتم** – قسمت پایانی لوح مبارک شکّر شکن، حاوی پندها و اندرزها و راهنمایی های بیشتر حضرت بهآءالله به شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی است و همچنین نقل آیاتی از قرآن به عنوان شاهد مقال و ترجمۀ آن.

( این لوح مبارک، بار نخست در مجموعه ای از الواح حضرت بهآءالله به نام " دریای دانش" توسّط مؤسّسۀ مطبوعات بهائی هند صفحات ۱۴۷ تا ۱۵۳ و بار دوم توسّط مؤسّسۀ ملّی مطبوعات امری در طهران، سال ۱۳۳ بدیع صفحات ۱۴۴ تا ۱۵۰ به زیور طبع آراسته گردید ).

**واژه نامه به ترتیب حروف الفبا.**

**پیش** **گفتار**

در بارۀ چگونگی و شأن نزول "**لوح شکّر شکن**":

لوح مبارک معروف به " لوح شکّر شکن "، مُصدَّر به " **هُوَالعَلِیُّ الأَعلی** " و با مطلع:

**"شکّرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود"،**

از آثار نازله از قلم حضرت بهآءالله در بغداد، در واپسین ایّام و پیش از اظهار امر آشکارای آن حضرت، خطاب به سیّد محمّد حسین متولّی باشی قمی، از بابیان است.

توطئه های شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به " شیخ العِراقَین " و ملقّب به " شیخ خبیث " از قلم حضرت بهآءالله و فعّالیّت ها و اقدامات دشمنانۀ میرزا بزرگ خان قزوینی، سرکنسول ایران در بغداد و ملقّب به " خان پرتدلیس " از قلم آن حضرت، سبب گردید که ناصرالدّین شاه به میرزا سعید خان، وزیر امور خارجۀ ایران فرمان دهد که سفیر ایران در اسلامبول، حاجی میرزا حسین خان قزوینی، مشیرالدّوله، از حکومت عثمانی تبعید حضرت بهآءالله را از بغداد به جایی دورتر از ایران، خواستار گردد.

حضرت عبدالبهآء در کتاب " مفاوضات " در بارۀ سبب و علّت تبعید حضرت بهآءالله از ایران به بغداد در عراق عرب در سال ۱۸۵۳ م. ( ۱۲۶۸ ه. ق. ) و سپس به اسلامبول و ادرنه در سال ۱۸۶۳ م. ( ۱۲۷۹ ه.ق. ) و سرانجام به عکّا در سال ۱۸۶۸ م. (۱۲۸۵ ه.ق.)، چنین می فرمایند: " باری این نیّر اعظم بغتةً در افق ایران طالع شد در حالتی که جمیع اهالی ایران چه از وزرا چه از علما چه از اهالی جمیعاً به مقاومت در کمال عداوت برخاستند و اعلان کردند که این شخص می خواهد دین و شریعت و ملّت و سلطنت ما را محو و نابود نماید چنانچه در حقّ مسیح گفتند. ولی جمال مبارک فرداً وحیداً مقاومت کلّ فرمودند و ابداً ذرّه ای فتور حاصل نشد. نهایت گفتند تا این شخص در ایران است آسایش و راحت نیابد. پس باید این را اخراج کرد تا ایران آرام بگیرد. پس بر جمال مبارک سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج طلبند به گمان این که به این سبب سراج امر مبارک خاموش می شود ولی بالعکس نتیجه بخشید امر بلندتر شد و شعله افزون تر گشت. در ایران وحده منتشر بود این سبب شد که در سائر بلاد منتشر گشت. بعد گفتند که عراق عرب نزدیک ایران است باید این شخص را به ممالک بعیده فرستاد. این بود که حکومت ایران کوشید تا آن که جمال مبارک را از عراق به اسلامبول فرستادند. باز ملاحظه کردند که ابداً فتوری حاصل نشد گفتند اسلامبول محلّ عبور و مرور اقوام و ملل مختلفه است و ایرانیان بسیار. لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال مبارک را به رومیلی فرستادند. ولی شعله پر زورتر شد امر بلندتر گردید. عاقبت ایرانیان گفتند این محلّات هیچ یک موقع اهانت نبود باید به محلّی فرستاد که توهین واقع گردد و محلّ زحمت و اذیّت باشد و اهل و اصحاب به نهایت درجۀ بلا مبتلی گردند. پس سجن عکّا را انتخاب نمودند که حبسخانۀ عُصاة و قاتل ها و سارق ها و قُطّاع طریق است و فی الحقیقه در زمرۀ این نفوس داخل کردند. امّا قدرت الهیّه ظاهر شد و اعلاء کلمه گردید و عظمت بهآءالله مشهود شد که در چنین سجنی در تحت چنین اهانتی ایران را از برزخی به برزخی دیگر نقل نمود جمیع اعدا را مقهور کرد و بر کلّ ثابت کرد که مقاومت این امر نتوانند و تعالیم مقدّسه اش سرایت در جمیع آفاق نمود و امرش ثابت گشت " ( چاپ هلند – سال ۱۹۰۸ میلادی – ص ۲۳ و ۲۴).

حضرت ولیّ امرالله نیز در کتاب " قرن بدیع " ( God Passes By) صادر به افتخار بهائیان غرب در رضوان سال ۱۰۱ بدیع ( ۱۹۴۴ میلادی ) در این زمینه چنین می فرمایند:

" ...اکنون میقات مقرّر یعنی میعاد عزیمت جمال اقدس ابهی از عراق فرا رسید و مساعی و حیل و تدابیر مستمرّ دشمنان امر خصوصاً شیخ عبدالحسین و همدست وی میرزا بزرگ خان که در مدّت نه ماه بلا انقطاع به جعل اکاذیب و انحراف حقایق و ارسال تقاریر دهشت آمیز مألوف بودند ثمرۀ خویش را ببار آورد و لوایح شدید و مداوم که از یک طرف به شاه ایران و وزرای مملکت و از طرف دیگر به سفیر کبیر دولت علیّه در اسلامبول راجع به تسریع در انتقال حضرت بهآءالله از شطر بغداد فرستاده میشد ناصرالدّین شاه را بر آن داشت که بالمآل در این باره حکم قاطع و امر صارم صادر نماید. این بود که به وزیر خارجۀ خودمیرزا سعید خان دستور داد فرمانی مؤکّد به میرزا حسینخان سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی که صاحب نفوذ عظیم و روابط دوستانۀ قدیم با عالی پاشا و فؤاد پاشا صدر اعظم و وزیر امور خارجۀ آن دولت بود صادر و او را موظّف نماید که با اولیای حکومت وارد مذاکره شده و از جانب دولت متبوعه از سلطان عبدالعزیز درخواست کند که چون اقامت دائم حضرت بهآءالله در مرکزی مانند بغداد که نزدیک سرحدّ ایران و جوار زیارتگاه مهمّ شیعیان واقع است امنیّت مملکت و استقلال حکومت را تهدید مینماید ایشان را به نقطۀ دیگری که از حدود و ثغور ایران دورتر باشد منتقل سازند.

میرزا سعید خان وزیر امور خارجه در نامه ای که در این خصوص به سفیر دولت علیّه در باب عالی ارسال داشته بابیان را " فرقۀ ضالّۀ خبیثه " خوانده و از استخلاص حضرت بهآءالله از سیاه چال طهران اظهار تأسّف و تحسّر مینماید و آن وجود اقدس را بعنوان نفسی که " در خفیّه به افساد و اضلال سُفها و مستضعفین جهّال " مألوف است قلمداد می کند و در مکتوب می نویسد " دوستدار بر حسب امر قَدَر قدرت همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاه ... مأمور شد که مراتب را به توسّط چاپار مخصوص به اطّلاع آن جناب رسانیده مأموریّت بدهد که بلا درنگ از جنابان جلالت مآبان صدر اعظم و ناظر امور خارجۀ آن دولت وقت خواسته مطلب .... را به میان بگذارد .... و رفع این مایۀ فساد را از مثل بغداد جائی که مجمع فرق مختلفه و نزدیک به حدود ممالک محروسه است ... بخواهد " ..... میرزا حسینخان باستظهار مقام سلطنت که بسیاری از اختیارات خویش را به وزراء و نمایندگان مختار خود مفوّض نموده و با کمک و معاضدت بعضی از سفرا و قناسل دول خارجه مقیم اسلامبول موفّق گردید اجازۀ عبدالعزیز پادشاه عثمانی را نسبت به انتقال حضرت بهآءالله و اصحاب آن حضرت به اسلامبول که ( در خلال احوال نظر به مصالح و مقتضیاتی ملزم به تغییر تابعیّت « الف» خویش گردیده بودند) بدست آورد. و حتّی مذکور است که پس از در گذشت سلطان عبدالمجید و استقرار سلطان جدید «ب» به اریکۀ سلطنت اوّلین تقاضائی که از طرف زمامداران حکومت ایران از دولت دوست و همسایۀ خود بعمل آمد همانا مداخلۀ در این امر و اتّخاذ تصمیمات سریع و جدّی در انتقال وجود مبارک از بغداد به نقطۀ بعید دیگر بوده است ..." (ترجمه: نصرالله مودّت – چاپ دوم – کانادا ص ۲۹۹ تا ۳۰۱ – سال ۱۹۹۲ میلادی ).

( توضیح (الف): در بارۀ موضوع تغییر تابعیّت حضرت بهآءالله و اصحاب در کتاب

" The King of Glory " نوشتۀ حسن مُوقّر بالیوزی و ترجمۀ : مینو ثابت به نام " بهآءالله، شمس حقیقت " چاپ آکسفورد، انگلستان صفحۀ ۱۹۷ چنین نگاشته شده است:

" حضرت بهآءالله تصمیم گرفتند که اصحاب تقاضای تابعیّت حکومت عثمانی را نمایند تا در تحت حفاظت دولت عثمانی باشند. نامق پاشا حاکم بغداد از شنیدن این تصمیم بسیار خوشوقت شد. چنانکه نبیل تعریف می کند آقا محمّد رضای کُرد که بخوبی از موازین حقوقی و قانون با اطّلاع بود هر روز دو نفر از همراهان را به دارالحکومه می برد و برای شان پاسپورت ترکی می گرفت. خود نبیل و آقا محمّد اسمعیل کاشانی نیز در بین آن ها بودند. این مراجعات در حدود سه هفته بطول انجامید تا آنکه همۀ آنان به تابعیّت عثمانی در آمدند. وقتی شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ خان شنیدند که اصحاب تابعیّت عثمانی را پذیرفته اند شدیداً دچار حیرت شده برآشفتند".

( توضیح (ب ): مراد از سلطان جدید، سلطان عبدالعزیز اوّل برادر سلطان عبدالمجید است. او در سال ۱۲۷۷ ه.ق. – ۱۸۶۱ میلادی به تخت سلطنت نشست و در سال ۱۲۹۳ ه.ق. – ۱۸۷۶ میلادی به فرمودۀ حضرت ولیّ امرالله در " کتاب قرن بدیع " – (God Passes By) – ترجمۀ نصرالله مودّت – چاپ دوم – کانادا ص ۴۵۰: " در نتیجۀ انقلاب درباری از اریکۀ حکم معزول و به فتوای مفتی مقرّ سلطنت و خلافتش محکوم و به فاصلۀ چهار یوم مقتول گردید").

باری، در این هنگام که ضدّیّت و دشمنی با حضرت بهآءالله و جامعۀ بابی در آن دیار شدّت و فزونی یافته بود، سیّد میرزا محمّد حسین متولّی باشی قمی، یکی از بابیان که شهرت و پیشینۀ خوبی هم نداشت ( که پس از این خواهد آمد )، طیّ نامه ای به حضرت بهآءالله توصیه و سفارش می نماید که بهتر است ایشان، برای حفظ جان و پرهیز از آسیب و گزند دشمنان و بدخواهان، یک چندی خانه نشین شوند و یا آنکه به جایی دیگر روند. حضرت بهآءالله در پاسخ به نامه و پیشنهاد او، لوحی نازل می فرمایند. این لوح مبارک مصدّر به " **هُوَ العَلِیُّ الأَعلی** " و با مطلع این بیت از غزل معروف حافظ، بلبل شیراز است که می گوید:

" **شکّر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود** "

از این رو، از همان هنگام در میان احباب، این لوح به " لوح شکّر شکن " معروف و مشهور گردید.

**بخش نخست**

در بارۀ بیت مطلع " لوح شکّر شکن ":

" سلطان غیاث الدّین بن سلطان سکندر فرمانروای بَنگال، در سال ۷۶۸ ه.ق. ( ۱۳۶۶ میلادی) بر تخت سلطنت نشست. او با حافظ مکاتبه داشت و چنان که گفته اند وقتی مصراعی را بدین گونه: "ساقی، حدیث سرو و گل و لاله می رود"، طرح می کند و برای حافظ می فرستد تا آن را تمام نماید. حافظ نیز این غزل معروف را برای او سروده و می فرستد که چند بیت آن چنین است:

" ساقی، حدیث سرو و گل و لاله می رود وین بحث با ثَلاثَۀ غَسّاله می رود"....

" شکّر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود"....

" از ره مرو به عشوۀ دنیا که این عَجوز مکّاره می نشیند و مُحتاله می رود".....

" حافظ، ز شوق مجلس سلطان غیاث دین غافل مشو که کار تو از ناله می رود"

**توضیحات:**

**الف**:

"ساقی، حدیث سرو و گل و لاله می رود وین بحث با ثَلاثَۀ غَسّاله می رود"

ثَلاثَۀ غَسّاله = سه تای شوینده – سه پیالۀ شراب که به وقت بامداد می نوشیدند و آن را شویندۀ غم ها و اندوه ها و شویندۀ فضولات تن و از میان برندۀ کدورات بشری می انگاشتند – در فارسی آن را " ستا" گویند – سه پیالۀ شرابی که به هنگام نهار می خورند تا غسل معده کند – ( غسّاله: زن شوینده – زن مرده شوی) – حاصل معنی این که، شاعر می گوید، ساقی، در حالی که از سرو و گل و لاله سخن می گوئیم، به نوشیدن سه پیالۀ بامدادی مشغولیم.

**ب**:

"شکّر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود "

می گوید: با این قند فارسی که به بنگاله می رود، همۀ طوطیان هند شکّر شکن خواهند شد.

شکّر شکن: خورندۀ شکّر و قند، مجازاً شیرین سخن...حافظ در این بیت شاعران هند را به طوطی سخن گو تشبیه کرده و شعر خود را به قند. می گوید، وقتی شعر من به بنگاله رسید، شاعران هند مثل طوطی که شکر به منقار می گیرد و می شکند، آن را به دهان می گیرند و زمزمه می کنند. پس شکّر شکن شوند، یعنی، شیرین می شوند. چکیدۀ سخن این که، وقتی شاعران هند شعر مرا بخوانند، شیرین سخن گفتن را یاد می گیرند ".

**پ**:

"از ره مرو به عشوۀ دنیا که این عجوز مکّاره می نشیند و مُحتاله می رود "

یعنی: بر اثر جاذبۀ دنیا منحرف مشو، به راه کج مرو. زیرا این پیر عجوزه با مکر و فریب می نشیند و با حیله و تزویر بر می خیزد. ( مکّاره: زن پر مکر و حیله – عَجوز: عَجوزه، زن پیر، پیر زن، زن کِلانسال \_ مُحتاله: زن حیله گر، زن فریبکار).

می گوید: دنیا مثل زن مکّاری است که با دلفریبی و عشوه گری کنار انسان می نشیند و با حیله و تزویر از او دور می شود. پس فریب عشوه گری او را مخور.

**ت**:

"حافظ، ز شوق مجلس سلطان غیاث دین غافل مشو، که کار تو از ناله می رود"

حافظ به خود می گوید: از شوق مجلس سلطان غیاث الدّین غافل مشو، زیرا کار تو از نالیدن به سامان می رسد. حافظ خطاب به خود می گوید، از اظهار اشتیاق برای رسیدن به مجلس سلطان غیاث الدّین غفلت مکن، زیرا اگر با ناله و نیازمندی از مجلس سلطان غیاث الدّین سخن بگویی، می توانی به آن مجلس برسی". ( مأخذ: کتاب شرح غزل های حافظ – نوشتۀ: دکتر حسینعلی هروی – جلد دوم – ص ۹۳۸ تا ۹۴۳) - (غیاث: فریاد رس – فریاد رسی – پناه خواهی – نامی از نام های خداوندگار – فریاد رس بندگان).

 **بخش دوم**

در بارۀ سیّد محمّد حسین متولّی باشی قمی، مخاطب لوح شکّر شکن:

سیّد محمّد حسین متولّی باشی قمی در اوایل ظهور حضرت باب ایمان آورد و به قلعۀ شیخ طبرسی رفت و در آن کارزار به مبارزه پرداخت. امّا هنگامی که اوضاع قلعه رو به وَخامت و سختی گذاشت و پس از شهادت جناب ملّا حسین بشرویه ای، باب الباب و آگاهی و هشدار دادن جناب ملّا محمّد علی بارفروشی، قدّوس، اصحاب جانباز را از پایان مبارزه و کارزار و اوضاع بد فرجام و ناگوار، سیّد محمّد حسین ره خیانت پیش گرفت و سرانجام شبانه قلعه و اصحاب را ترک کرد و به سوی خیمه و خرگاه سپاه دولتی رفت و از عقیدۀ خود تبرّی و بیزاری جست و از آن معرکه و نبردگاه جان به سلامت در برد. باری، با این همه، نامبرده چندی بعد دوباره به جمع مؤمنین پیوست و در تابستان سال ۱۲۶۸ ه.ق. ( ۱۸۵۲ میلادی) پس از سوء قصد ابلهانه و نافرجام تنی چند از بابیان به ناصرالدّین شاه قاجار در نیاوران، به عنوان بابی دستگیر و در سیاه چال طهران زندانی گردید. ناگفته نماند، هنگامی که او در زندان سیاه چال بود، برای جلب توجّه مقامات دولتی، همۀ تلاش و کوشش اش این بود که میرزا حسین علی نوری یعنی حضرت بهآءالله را در جریان این سوء قصد، مقصّر و گناهکار جلوه دهد و در این امر آن قدر پافشاری و بی شرمی از خود نشان داد که حتّی حاجب الدّولۀ غدّار، حاجی علی خان مراغه ای، فرّاشباشی دربار ناصرالدّین شاه که به فرمودۀ حضرت ولیّ امرالله در کتاب " قرن بدیع" (God Passes By): " با نهایت قَساوت جمّ غفیری از بابیان مظلوم و بی پناه را به شهادت رسانید"( ترجمه: نصرالله مودّت – چاپ کانادا – ص ۱۹۱)، یک بار، سیلی سختی به صورتش نواخت.

باری، این شخص متلوّن المزاج و خیانت کار، پیش از زندانی شدن در سیاه چال، در شهر قم به معلّمی عبّاس میرزا، برادر ناتنی و بد اقبال ناصرالدّین شاه گماشته شد، ولی همواره در معرض سوء ظنّ شدید قرار داشت و بیشتر به خاطر وادار کردن او به مقصّر جلوه دادن عبّاس میرزا، گرفتار و زندانی گردید. و سرانجام، پس از آزادی از سیاه چال همراه با شاگرد خود، عبّاس میرزا، به عراق عرب تبعید گردید و در بغداد، دوباره به جمع بابیان درآمد. او سرانجام، هنگام اقامت حضرت بهآءالله در ادرنه، آشکارا به دشمنی و ستیز با آن حضرت برخاست و به میرزا یحیی ازل پیوست.

**بخش سوم**

نگارش سطری چند از آغاز لوح و شرحی در بارۀ بیت منقول در آن:

"زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار"

حضرت بهآءالله در این لوح پس از آوردن بیت مطلع، خطاب به سیّد محمّد حسین متولّی باشی قمی از جمله چنین می فرمایند:

" مکتوب آن جناب بر مَکمن فنا واصل و بر مَخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست و لکن محبّان کوی محبوب و مُحرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسلیم مشروب. رضای دوست را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل ننمایند. زهر بلیّات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند. در صحراهای بی آب مُهلک به یاد دوست موّاجند و در بادیه های مُتلف به جانفشانی چالاک. دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند. چشم از عالم بربسته اند و به جمال دوست گشوده اند. جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند. به پر توکّل پرواز نمایند و به جناح توسّل طیران کنند. نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تر است و تیر تیز از شیر اُمّ مقبول تر.

" زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار "….."

در این جا ناگفته نماند که بیت منقول در این بخش از لوح،

" زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار"،

سرودۀ شیخ فرید الدّین محمّد عطّار نیشابوری، شاعر و عارف نامدار در قرن ششم و هفتم هجری قمری ( سیزدهم میلادی) در کتاب منطق الطّیر یا مقامات طیور، در بیان وادی عشق، وادی دوم از وادی های هفتگانۀ سیر و سلوک، ( وادی طلب – وادی عشق – وادی معرفت – وادی استغنا – وادی توحید – وادی حیرت – وادی فقر و فنا)، است که چند بیت آن از این قرار است:

" بعد از این، وادی عشق آید پدید غرق آتش شد، کسی کانجا رسید"....

" عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود ".....

" تا نسوزد خویش را یک بارگی کی تواند رَست، از غم خوارگی" .....

" ور به چشم عقل بگشایی نظر عشق را هرگز نبینی پا و سر "....

" مرد کارافتاده باید عشق را مردم آزاده باید عشق را "....

" تو، نه کارافتاده ای، نه عاشقی مرده ای تو، عشق را کی لایقی "....

" زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس، صد جان نثار "....

( منطق الطّیر – شرکت انتشارات علمی و فرهنگی – چاپ هفتم – ۱۳۷۰ ه. ش.).

**بخش چهارم**

نگارش چند سطر دیگر از لوح و ترجمۀ آیات قرآنی مندرج در آن:

حضرت بهآءالله سپس در دنبالۀ گفتار، خطاب به سیّد محمّد حسین متولّی باشی قمی، چنین می فرمایند:

" باری ایّام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیاء و مبدأ اصفیا چه نازل شده تا چون روح خفیف شوی و چون نَفَس از قفس تن برآئی. در نهایت احاطۀ اعداء و شدّت ابتلا طایر قدس نازل شده و این آیه آورد: " و اِن کانَ کَبُرَ عَلَیکَ إِعراضُهُم فَإِنِ استَطَعتَ اَن تَبتَغِیَ نَفَقاً فِی الأرضِ أَو سُلَّماً فِی السَّماءِ"\*. هزار چشم باید تا خون گرید و صد هزار جان باید تا ناله از دل برآرد. و همچنین در جای دیگر می فرماید: " وَ إِذ یَمکُرُ بِکَ الَّذیِنَ کَفَروا لِیُثبِتوک أَو یَقتُلوکَ أَو یُخرِجوکَ، وَیَمکُرونَ وَ یَمکُرُاللهُ، وَاللهُ خَیرُ الماکِرین"\*\*. در این دو آیۀ مبارکه شریفه که از مبدأ أُلوهیّة نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیّه واقف شوید. اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همۀ این اعداء و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن. سِتر و حجاب را سوختیم و چون نار عشق برافروختیم. و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوبست و همۀ گوشها مسدود. در وادی غفلت سیر می نمایند و در بادی ضلالت مشی می کنند. هُم بَرِیئونَ عَمّا أَعمَلُ وَ أَنا بَرِیءٌ عَمّا یَعمَلونَ.\*\*\*

آیات قرآنی مندرج در این قسمت از لوح و ترجمۀ آن:

\* " وَ إِن کانَ کَبُرَ عَلَیکَ إِعراضُهُم فَإِنِ استَطَعتَ أَن تَبتَغِیَ نَفَقاً فِی الأَرضِ أَو سُلَّماً فِی السَّماءِ ( فَتَأتِیَهُم بِایَةٍ. وَلَو شاءَ اللهُ لَجَمَعَهُم عَلَی الهُدی. فَلا تَکونُنَّ مِنَ الجاهلینَ ") ( قرآن – سورۀ أنعام – آیۀ ۳۵) ترجمه: و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می آید، در صورتی که می توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی و برای آنان معجزه ای بیاوری [ چنین کن] و اگر خداوند می خواست آنان را بر طریق هدایت فرا می آورد، پس هرگز از نادانان مباش. ( قرآن کریم – ترجمه از: بهاء الدّین خرمشاهی )

\*\* " وَ إِذ یَمکُرُ بِکَ الّذینَ کَفَروا لِیُثبِتوکَ أَو یَقتُلوکَ أَو یُخرِجوکَ. وَ یَمکُرونَ وَ یَمکُرُاللهُ وَ اللهُ خَیرُ الماکِرینَ"

( قرآن – سورۀ أَنفال – آیۀ ۳۰) – ترجمه: و یاد کن که کافران در حق تو بد سِگالی می کردند تا تو را در بند کشند یا بکشند یا آواره کنند. و آنان مکر می ورزیدند و خداوند هم مکر می ورزید و خداوند بهترین مکرانگیزان است.

( قرآن کریم – ترجمه از: بهاء الدین خرمشاهی ) - (سِگال: اندیشه – فکر – خیال – دشمنی – خصومت)

(بد سِگالی: بد اندیشی – توطئه چینی – نقشه کشی) ( سِگالیدن و سِگالش: فکر و اندیشۀ بد کردن – دشمنی و خصومت نمودن – بد اندیشی).

\*\*\* " هُم بَرِیئونَ عَمّا أَعمَلُ وَ أَنا بَرِیءٌ عَمّا یَعمَلونَ " – آنان از آنچه من می کنم، بری و برکنارند و من از آنچه آنان می کنند، دور و برکنارم.

همۀ آیۀ قرآنی چنین است: " وَ إِن کَذَّبوکَ فَقُل لِیَّ عَمَلِی وَ لَکُم عَمَلُکُم. أَنتُم بَرِیئونَ مِمّا أَعمَلُ وَ أَنا بَرِیءٌ مِمّا تَعمَلونَ " ( قرآن – سورۀ یونس – آیۀ ۴۱)- ترجمه: و اگر تو را دروغگو انگاشتند، بگو عمل من از آنِ من و عمل شما از آنِ شما. شما از آنچه من می کنم بری و برکنارید و من از آنچه شما می کنید بری و برکنارم. ( قرآن کریم – ترجمه از: بهاء الدین خرمشاهی )

**بخش پنجم**

نگارش چند سطر دیگر از لوح در بارۀ " یکی از " معتکفین آن ارض":

حضرت بهآءالله در ادامۀ کلام، خطاب به سیّد محمّد حسین متولّی باشی قمی چنین می فرمایند:

" معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول به زخرف دنیاست و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره اش نه و در لحظه ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و به خون مظلومان رقم کشیده".

در این بیان، مراد از " یکی از معتکفین آن ارض "، شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی معروف به شیخ العِراقَین و ملقّب به شیخ خبیث از قلم اعلی است. نامبرده در سال ۱۲۷۴ ه.ق. ( ۱۸۵۸ میلادی) به فرمان ناصرالدّین شاه قاجار از ایران به بغداد رفت تا برای حفظ و نگاهداری و تعمیر و تذهیب مَشاهد و اماکن متبرّکۀ شیعه در عراق عرب، اقدام نماید. او از دوستان نزدیک میرزا تقی خان امیر کبیر بود و به عنوان وصیّ او، امورش را پس از کشته شدن به دستور ناصرالدّین شاه ، بدست گرفت. نامبرده در عراق از هیچگونه اقدام دشمنانه ای علیه حضرت بهآءالله فروگذار نکرد و از طرح هیچگونه تهمت و افترایی خودداری ننمود. وهم او بود که از علمای عراق، منجمله شیخ مرتضی انصاری، مرجع تقلید شیعیان در آن زمان، دعوت بعمل آورد که به کاظمین رفتند و موضوع مجلس، مخالفت و اقدام علیه حضرت بهآءالله بود. شیخ مرتضی انصاری پس از آگاهی از این جریان، در میان حیرت و شگفتی حاضران بلافاصله مجلس را ترک کرد و به نجف بازگشت نمود. باری، شیخ عبدالحسین در سال ۱۲۸۶ ه.ق. ( ۱۸۶۹ میلادی) در شهر کاظمین بیمار گردید و درگذشت و در شهر کربلا به خاک سپرده شد.

**بخش ششم**

سخنی در بارۀ بیت شعر عربی نقل شده در لوح:

" فَطَوعاً لِقاضٍ أَتی فِی حُکمِهِ عَجَبا أَفتی بِسَفکِ دَمِی فِی الحِلِّ والحَرَمِ "

این بیت شعر از ابن فارض مصری (شامِیُّ الأصل) عارف و شاعر معروف قرن ششم و هفتم هجری ( دوازده و سیزده میلادی ) است. او در سال ۵۷۶ ه.ق. ( ۱۱۸۰ میلادی) در قاهره زاده شد و بسال ۶۳۲ ه.ق. ( ۱۲۳۴ میلادی) در همان شهر درگذشت. دو قصیدۀ تائیّه و یائیّه از زمرۀ اشعار معروف اوست.

مضمون بیت این است: حکم قاضی را مطیع و پذیرنده ام با آنکه از صدور آن در حیرت و شگفتم! زیرا که او هم در "حَرَم" و هم در "حِلّ" هردو جا به کشتن من فتوی داده است! توضیح آن که "حَرَم" به جایگاه پیرامون خانۀ کعبه اطلاق می گردد و چنانچه گناهکاری خود را به آنجا رساند، از کیفر و مجازات معاف گردد و حتّی صید و شکار هم در آن مکان حرام است، در صورتی که در محوّطۀ " حِلّ" که بیرون "حَرَم" است، مجاز و آزاد است. باری، چکیدۀ سخن ابن فارض در این بیت این است که: این قاضی بی انصاف و خدا نشناس، در هر دو حال، چه گناهکار و چه بی گناه، حکم و فتوی بر کشتن من داده است!

**بخش هفتم**

سخنی در بارۀ " شخص معروف" و همچنین توضیحی دربارهء بیت شعر منقول در لوح:

" آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز "

باری، حضرت بهآءالله در ادامۀ کلام در بارۀ شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی، چنین می فرمایند:

" بعضی حرف های بی معنی هم به جمعی گفته و در همین روزها هم به شخص معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده. و آن شخص این دو روزه به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت.

" آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز "

در این بیان، مراد از " شخص معروف" میرزا بزرگ خان قزوینی و ملقّب به خان پرتدلیس از سوی حضرت بهآءالله است. او در سال ۱۲۷۶ ه.ق. ( ۱۸۶۰ میلادی)، کارپرداز و قنسول ایران در بغداد شد و با یاری و همراهی شیخ عبدالحسین طهرانی، شیخ خبیث، به مخالفت و دشمنی با حضرت بهآءالله قیام و اقدام نمود و با نشر سخنان دروغین و بربافته و ارسال مکاتیب و نامه ها به دربار ایران برای نیستی و نابودی جمال قدم، کوشش و تلاش بی پایان نمود. از جمله اقدامات او این بود که شخص ترکی را، رضا نام، به مبلغ یکصد تومان اجیر کرد و یک اسب و دو طپانچه نیز به او داد تا حضرت بهآءالله را به قتل رساند و به او قول داد که از این کار ترس و بیمی نداشته باشد و خطری متوجّه او نخواهد شد. نامبرده یک بار در حمّام و بار دیگر در سر راه حضرت بهآءالله خواست اقدام نماید که در هر دو بار از دیدن آن حضرت چنان مضطرب و پریشان شد که از عهدۀ کار بر نیامد. (اقتباس و کوتاه شده از کتاب " قرن بدیع " (God Passes By) – اثر کلک حضرت ولیّ امرالله – ترجمه: نصرالله مودّت – چاپ کانادا ص ۲۹۰ تا ۲۹۳).

در این جا ناگفته نماند که به فرمودۀ حضرت ولیّ امرالله: " میرزا بزرگ خان، کارپرداز ایران در بغداد، آن نفس مُحیل و جاه طلب و فاسد، بالمآل از مقام خویش معزول گردید و منکوب و پشیمان و پریشان شد" ( کتاب قرن بدیع – چاپ کانادا ص ۴۶۲)

باری، بیت شعر منقول:

" آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز "،

با اندکی تغییر، از مولانا جلال الدّین در مثنوی است، در داستان " عذر خواستن آن عاشق از گناه خویش به تلبیس و روی پوش، و فهم کردنِ معشوق، آن را نیز:

" گر شدم در راهِ حُرمت راهزن آمدم ای مَه به شمشیر و کفن "

" جز به دستِ خود مبرّم پا و سر که از این دستم، نه از دست دگر "

" از جدایی باز می رانی سُخُن هر چه خواهی کن، و لیکن این مکن "

و ردّ کردن معشوقه، عذر عاشق را، و تلبیس او را در روی او مالیدن:

" در جوابش بر گشاد آن یار، لب کز سویِ ما روز، سویِ توست شب "

" حیله های تیره اندر داوری پیش بینایان چرا می آوری؟"

" هر چه در دل داری از مکر و رموز پیش ما رسواست و پیدا، همچو روز "

" گر بپوشیمش ز بنده پروری تو چرا بی رویی از حدّ می بری؟ "

( کتاب " شرح جامع مثنوی معنوی – تألیف: کریم زمانی – جلد چهارم – ابیات: ۳۱۵ -۳۱۶ – ۳۱۷ و ۳۲۰ تا ۳۲۳)

**بخش هشتم**

 قسمت پایانی لوح مبارک شکّر شکن، حاوی پندها و اندرزها و راهنمایی های بیشتر حضرت بهآءالله به شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی است و همچنین نقل آیاتی از قرآن به عنوان شاهد مقال و ترجمۀ آن:

" همۀ این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و محقّق. از این بنده اگر کتمان کنند از حضور حقّ " لا یَعزُبُ عَن علمِهِ مِن شَیءٍ" چگونه مستور ماند. و ندانستم که آخر به کدام شرع متمسّک اند و به چه حجّت مستدلّ. این بنده که مدّتی است بالمرّه عزلت جسته ام و خلوت گزیده ام. در از آشنا و بیگانه بسته ام و تنها نشسته ام. این حسد از چه احداث شد و این بغضاء از کجا هویدا گشت. و معلوم نیست که بآخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند. اگر چه ایشان به هوی سالکند این فقیر به خَیط تُقی متمسّک و انشاءالله به نور هُدی مهتدی. کدورتی از ایشان ندارم و غِلّ در دل نگرفته ام به خدا واگذاشته ام و به عُروۀ عدل تشبّث جسته ام. بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حَمیم جَحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق. زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البتّه نمی گذرد. آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد. آن وقت حکم جاری کنند قُضِیَ وَ أُمضِیَ. دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند. تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون وقت آید بجان مشتاقیم و طالب. نه تقدیم یابد نه تأخیر. " إِنّا للهِ و إِنّا إِلَیهِ راجِعون." إِن یَنصُرکُمُ اللهُ فَلا غالِبَ لَکُم و إِن یَخذُلکُم فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم بَعدَهُ. وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبعَ الهُدی. " ( پایان لوح)

" لا یَعزُبُ عَن عِلمِهِ مِن شَیءٍ " ( بیان حضرت بهآءالله ) - یعنی: چیزی از علم و آگاهی او (خداوند ) پوشیده و مستور نیست .

آیات قرآنی مندرج در قسمت پایانی لوح شکّر شکن و ترجمۀ آن:

" إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجعون " قرآن – سورۀ بقره آیۀ ۱۵۶: " الَّذینَ إِذا أَصابَتهُم مُصِیبَةٌ قالوا إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیهِ راجِعونَ " – یعنی: همان کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد، گویند: ما از خداییم و به خدا باز می گردیم. ( ترجمه: بهاءالدّین خرّمشاهی ).

" إِن یَنصُرکُمُ اللهُ فَلا غالِبَ لَکُم وَ إِن یَخذُلکُم فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم مِن بَعدِهِ وَ عَلَی اللهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ " – قرآن – سورۀ آل عمران آیۀ ۱۶۰ – یعنی: اگر خداوند شما را یاری دهد، کسی بر شما پیروز نخواهد شد. و اگر شما را فروگذارد، کیست که شما را پس از او یاری دهد. و مؤمنان باید که تنها بر خداوند، توکّل کنند. ( ترجمه: بهاءالدّین خرّمشاهی ).

" وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی " - در قرآن سورۀ طه آیات ۴۶ و ۴۷ در داستان آمدن موسی و هارون به نزد فرعون چنین آمده است: " قالَ لا تَخافآ إِنَّنِی مَعَکُما أَسمَعُ وَ أَرَی. فَأتِیاهُ فَقولَآ إِنّا رَسولَا رَبِّکَ فَأَرسِل مَعَنا بَنی إِسرائیلَ وَ لا تُعَذِّبهُم قَدجِئنکَ بِآیَةٍ مِن رَبِّکَ. وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی" - یعنی: (خداوند) فرمود مهراسید، من خود با شما هستم و می شنوم و می بینم. پس به نزد او (فرعون) بروید و بگویید ما فرستادگان پروردگارت هستیم، بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آزارشان مکن. ما برای تو از سوی پروردگارت پدیده ای معجزه آسا آورده ایم. و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند. ( ترجمه: بهاء الدّین خرّمشاهی )

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**واژه نامه به ترتیب حروف الفبا**

**(الف)**

**اِبتلا ( اِبتلاء)** = گرفتاری – مصیبت - آزمایش – دچار شدن – گرفتار شدن – آزمودن

**احتراز** = پرهیز – دوری – گریز - پرهیز کردن – دوری جستن.

**ادرنه** = ولایتی است در بخش ترکیۀ اروپا ( یکی از ولایات سابق مملکت عثمانی واقع در

 اروپا) که مرکز آن نیز به همین نام است.

أ**ریکه** = اورنگ – تخت – سریر – ( ج: أرایک)

**اِستظهار** = پشت گرمی – پشت و پناه خواستن – یاری خواستن.

**إضلال** = گمراه کردن – از راه بدر بردن.

**إفساد** = فاسد کردن – تباه کردن – فتنه بر پا کردن – فساد – تباهی.

**أکاذیب** = دروغ ها – سخنان دروغ – خبرهای دروغ – ( مفرد: أُکذوبَه).

**أُمّ** = مادر (ج: أُمَّهات).

**أَمر صارم** = فرمان و حکم و دستور قاطع و خشن و بیرحم.

**(ب)**

**باب عالی** = دربار سلاطین عثمانی – اسلامبول ( شهر اسلام ) – استامبول - استانبول.

**بادیه** = صحرا – بیابان – دشت بی آب و علف ( ج: بَوادی).

**بادی** = صحرا – بیابان.

**بِالمرّه** = یکباره – کاملاً.

**بَری** = دور و برکنار.

**بِساط** = فرش – گستردنی – زمین هموار و فراخ.

**بَنگال** **یا بَنگاله** = ناحیه ای در شبه قارّۀ هند که بخشی از آن در حال حاضر متعلّق به

 هندوستان است ( بنگال غربی) و بخش دیگر در گذشته متعلّق به پاکستان

 بود( بنگال شرقی) و امروزه به یک کشور مستقل تبدیل گردیده به نام

 بنگلادش (فرهنگ فارسی معین).

**بی رویی** = گستاخی – پر رویی – بی شرمی.

**(ت)**

**تَباهی** = نابودی – ویرانی – فنا – پوسیدگی – فساد – انهدام.

**تَدلیس** = فریبکاری – فریب – عوام فریبی.

**تَذهیب** = زراندود کردن – طلاکاری – زرکاری – زرنگاری.

**تَسنیم** = چشمه ای است در بهشت – آبی است در بهشت ( قرآن) – ( " وَ مِزاجُهُ مِن تَسنیم.

 عَینَاً یَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبونَ ") – قرآن، سورۀ مُطَفِّفِین – آیۀ ۲۷ و ۲۸ – یعنی:

 و آمیزۀ آن از تسنیم است، چشمه ای که مقرّبان از آن می نوشند.

**تَقاریر** = گفتارها – گفته ها – بیان ها – (مفرد: تَقریر).

**تُقی** = پرهیزکاری – تقوی – پرهیز.

**تَلبیس** = نیرنگ – حیله – فریب – پوشیدن حقیقت.

**تَوسّل** = تمسّک – تشبّث – پیوستگی – دست به دامان شدن یا زدن – درخواست.

**توکّل** = به امید خدا بودن – کار خود به خدا سپردن و حواله کردن – سپردگی.

**تیغ بیدَریغ** = شمشیر بی رحم و شفقت.

**(ث)**

**ثُغور** = مرزها – سرحدها – (مفرد: ثَغر).

**ثَلاثۀ غَسّاله** = سه تای شوینده – سه پیالۀ شراب که به وقت بامداد نوشند و آن را شویندۀ

 غم ها و اندوه ها و شویندۀ فضولات تن و از میان برندۀ کدورات بشری دانند-

 در فارسی آن را "ستا " گویند.

**(ج)**

**جَحیم** = دوزخ – جهنّم.

**جِدّ** = سعی و کوشش – پافشاری.

**جَعل** = ساختن – ساختن نوشته یا سند یا چیز دیگر بر خلاف حقیقت – تقلّب کردن.

**جلالت مآبان** = بزرگان – بزرگواران – عالی مقامان.

**جَناح** = بال ( ج: أَجنِحَه)

**جَیب** = گریبان – یقه – یخه ( ج: جُیوب) – از جیب رحمت سربرآوردن: از گریبان

 رحمت سربلند کردن یا سربرافراشتن – سر به جیب تفکّر فروبردن : در اندیشه

 و فکر فرورفتن – سر در گریبان بردن.

**(چ)**

**چاپار** = واژۀ ترکی است به معنی : پیک – نامه رسان – قاصد.

**(ح)**

**حُرمت** = احترام – آبرو – بزرگی.

**حَریر** = ابریشم – پرنیان – جامۀ ابریشمین.

**حَریم** = مکان و جایگاه مقدّس – مکان متبرّک – حرم.

**حَمیم** = آب داغ و سوزان.

**حِیَل** = نیرنگ ها – فریب ها – حیله ها – تزویرها ( مفرد: حیله).

**(خ)**

**خَمر** = شراب – باده - می.

**خَبیثه** = ناپاک – پلید – نجس – زشت سیرت.

**خَفیّه** = پنهان – پوشیده – نهفته.

**خَیبت** = شکست – ناکامی – نامرادی – یأس – ناامیدی.

**خَیط** = رشته – ریسمان – نخ – تار – طناب – ( ج: خُیوط – أخیاط)

**(د)**

**در روی مالیدن** = به رخ کشیدن – به رو آوردن.

**دوستدار** = دوست و رفیق و خیرخواه – سابقاً درمکاتبات با سفارتخانه ها بجای بنده و

 ارادتمند، دوستدار می نوشتند (لغت نامۀ دهخدا).

**دولت عَلیّه** = دولت بلند پایه که در عناوین دولت ها به کار می رفت – در این جا مراد:

 دولت عَلیّۀ قاجار است.

**(ر)**

**ربّ الأرباب** = پروردگار پروردگاران – و مراد: خداوند بزرگوار است.

**رَقم کشیدن** = نوشتن – نگاشتن.

**رومیلی** = یکی از ایالات سابق مملکت عثمانی واقع در اروپا بوده و در حال حاضر بخشی

 از آن ولایتی است در بخش ترکیّۀ اروپا.

**روی پوش** = آن چه روی را بپوشاند – پرده – آن چه حقیقت را بپوشاند – کنایه از هر

 چیزی که ظاهراً و باطناً خلاف یکدیگر باشد.

**(ز)**

**زُخرُف دنیا** = مال و منال دنیوی – فریبندگی و نقش و نگار دنیوی – پیرایه و زینت و

 زیور فریبندۀ این جهان- پیرایۀ به ظاهر آراسته و در باطن کاستۀ این دنیا –

 سخن باطل که به ظاهر آراسته و درست نما باشد – ( زخرف: زر – طلا)

 (ج: زَخارف).

**(س)**

**سارق** = دزد – ( ج: سارقین)

**سِتر** = پرده – حجاب – نقاب –( ج: أستار).

**سِراج** = چراغ ( ج: سُرُج).

**سربرآوردن** = سربلند کردن – سربرداشتن.

**سُفَها** = نادانان – ابلهان – احمق ها.(عربی : سُفَهاء – مفرد : سَفیه)

**سفیر دولت عَلیّه** = در این جا مراد : حاجی میرزا حسین خان قزوینی، مشیراالدّوله، سفیر

 کبیر ایران در اسلامبول است.

**(ش)**

**شَطر** = ناحیه.

**شکّر** شکن = خورندۀ قند و شکر – مجازاً: شیرین سخن.

**شَهد** = عسل – انگبین.

**(ض)**

**ضالّه** = گمراه – ره گم کرده – خطاکار.

**(ع)**

**عِراقَین** = " تثنیۀ عِراق است در حال نصبی، چرا که عراق دواند، یکی عراق عرب و

 دیگری عراق عَجَم "( لغت نامۀ دهخدا) – عَجَم: خلاف عرب – ایران و توران و

 مردم غیر عرب را عجم گویند – مردم ایران – ایرانی " (لغت نامۀ دهخدا) –

 " عراق عرب: کشوری است در مغرب ایران که از شمال محدود است به ترکیه،

 از مغرب به سوریه و اردن، از جنوب به عربستان سعودی و کویت و خلیج

 فارس، از مشرق به ایران "( فرهنگ فارسی معین) – " عِراق عَجَم : ناحیه ای

 است در مرکز ایران شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع بین اصفهان و همدان و

 طهران و مشتمل بر شهرهای ذیل: کرمانشاهان، همدان ، ملایر، اراک (سلطان

 آباد)، گلپایگان و اصفهان، مقابل عِراق عرب. توضیح آن که اصطلاح عراق عجم

 در تقسیمات کشوری ایران تا انقلاب مشروطیّت معمول بود، و پس از آن نیز در

 نقشه های جغرافیایی و تقسیمات کشوری باز مورد توجّه بود، ولی پس از تقسیم

 کشور به استان های مختلف ( در زمان رضا شاه پهلوی) اصطلاح مذکور

 متروک گردید " ( فرهنگ فارسی معین) – ( أَعجَم، مُؤنّث: عَجماء و جمع:

 أَعاجم: گنگ – نافصیح – کسی که عربی را بد صحبت می کند – بی زبان – غیر

 عرب – بیگانه – خارجی – ایرانی – بربری).

**عُروَه** = حلقه – دسته – دستگیره – پیوند – گوشواره – دستاویز – تکیه گاه.

**عُروَة الوُثقی** = دستاویز محکم- پیوند محکم و استوار.

**عُزلت** = گوشه گیری – گوشه نشینی.

**عُصاة** **( عُصات)** = نافرمانان – گناهکاران –( مفرد: عاصی).

**عَلَم** = پرچم – بیرق – ( ج: أعلام).

**عُیون** = چشم ها – (چشمه ها)) مفرد: عَین).

**(غ)**

**غَدّار** = خیانتکار – پیمان شکن – بی وفا – فریبنده – مکّار.

**غِلّ** = کینه – دشمنی – تنفّر – بدخواهی.

**(ف)**

**فُتور** = سستی – ضعف – کندی.

**(ق)**

**قَدَرقدرت** = آن که قدرتش برابرقدرت قضا و قدر است –( برای شاهان آورده می شده است:

 اعلی حضرت قَدَرقدرت).

**قساوت** = سختگیری – خشونت – سنگدلی – بی رحمی.

**قُضِیَ وَ أُمضِیَ** = گذشت و گذشت – سپری شد و سپری شد- به پایان آمد و به پایان آمد.

**قُطّاع طریق** = راهزنان.

**قَناسِل** = مفرد آن : قُنسول-( کُنسول ): نمایندۀ یک دولت در شهری از کشور بیگانه که

 موظّف است هم میهنانش را تحت حمایت بگیرد و اطّلاعات سیاسی و اقتصادی را

 به دولت خود برساند.

**(ک)**

**کارافتاده** = کارآزموده – مجرّب – سرد و گرم روزگار چشیده.

**کأس** = جام – پیاله – ساغر – کاسه – لیوان –( ج: کؤوس).

**کمربستن** = آماده گشتن – مهیّا شدن – آمادۀ جنگ شدن.

**(ل)**

**لا جُرعه نوشیدن** = به یکباره نوشیدن چیزی تا قطرۀ آخر (جُرعه: یک نوبت نوشیدن – یک بار قورت دادن آب یا شراب و غیره).

**(م)**

**مَبدأ أصفیاء** = مبدأ و آغاز برگزیدگان و مراد: پیامبر اسلام است در این بیان.

**مُتلِف** = هلاک کننده – نابود کننده – زیان آور - ( إتلاف: نابودی – ویرانی – خرابی -

 ضرر و زیان - خسارت.

**مُحرِمان** = و مفرد آن: مُحرِم: کسی که احرام حجّ بسته است – جامۀ إحرام پوشیده –

 ( إحرام: آهنگ حجّ کردن – إحرام به مجاز: دو چادر نادوخته که در ایّام

 احرام یا مراسم حجّ، یکی را لُنگ و ته بند کنند و دیگری را بر دوش پوشند –

 جامه ای که در هنگام مراسم حجّ پوشند – و احرام بستن: آهنگ کردن – قصد

 و نیّت کردن – احرام سفر بستن: آهنگ سفر کردن.

**مُحرمان حریم مقصود** = کسانی که قصد و آهنگ جایگاه مقصود و مطلوب و مراد را

 کرده اند.

**مُحیل** = حیله گر – فریب کار.

**مُستدلّ** = استدلال کننده – دلیل و برهان آورنده.

**مستضعفین** = ناتوانان – ناتوان شمرده شدگان – حقیر شمرده شدگان.

**مَسند** = تخت – کرسی – اریکه – اورنگ.

**مَسدود** = بسته – بسته شده.

**مَشاهد و اماکن متبرّکه** = قبرهای ائمّۀ اطهار و جای های مقدّس و مبارک برای شیعیان.

**مَعارِج** = و مفرد آن: مَعرَج یا مِعرَج: جایگاه و محلّ و مرتبۀ صعود – خطّ سیر صعود -

 عروج – نردبان – پلکان – ( مِعراج: نردبان – پلکان – در عرف اسلامی

 اصطلاحاً به عروج و صعود پیامبر به آسمان، چه جسمانی و چه روحانی اطلاق

 شده است.

**مُعتَکِفین** = مُقیمان – ساکنان – ( مقیمان در جایی یا مسجدی برای عبادت) ( گوشه

 نشینان) – (مفرد: مُعتَکِف).

**مُفَوَّض نمودن** = واگذار نمودن یا کردن.

**مقالات** = سخن ها – گفتارها – حرف ها.

**مَقهور** = مغلوب شده – چیره شده – شکست خورده.

**مَکر** = فریب – حیله – خدعه – تزویر.

**مَکمَن فنا** = جایگاه فنا و نابودی – ( ج: مَکامِن).

**ملیح** = نمکین – با ملاحت – مجازاً: شیرین.

**ممالک محروسه** = مجموع ایالات و ولایات ایران – کشور ایران ( در عهد صفویّه و

 قاجاریه تا اوایل مشروطه این اصطلاح رایج بود.

**مَنکوب** = رنج دیده – خوار – ذلیل.

**مُؤانست** = أُنس و الفت – دوستی و رفاقت – همدمی.

**مَوقع اهانت** = محلّ و جای واقع شدن اهانت و تحقیر و خواری.

**مَه** = مخفّف ماه – کنایه از زیبا روی.

**مُهتدِی** = راه راست یافته – هدایت یافته – راه یافته.

**مُهلک** = کشنده – هلاک کننده – نیست و نابود کننده.

**میعاد** = هنگام و زمان وعده و قرار.

**میقات** = وقت و هنگام کار – هنگام.

**(ن)**

**نامتناهی** = بی پایان – بی انتها – غیب نامتناهی: خداوندگار.

**نثار کردن جان** = جان فدا و قربانی کردن.

**نَخیل** = درخت خرما –( به سرودۀ حافظ:

 "پای ما لنگ است و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل ")

**نه تَقدیم، نه تأخیر** = نه پیش افتادگی، نه پس ماندگی.

**نهر** = جوی – رودخانه – ( ج: أنهار).

**(و)**

**وادی** = صحرا – بیابان – دره.

**وَخامت** = ناسازگاری – ناگواری – دشواری.

**(ه)**

**هُدی** = هدایت – ارشاد – راهنمایی.

**هَوی** = هوس – خواهش و آرزوی نفس – خواهش نفسانی.

\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*\*\*

\*\*\*